

## در شام هم

# حدیث ز خورشید می رود

جویا جهانبخش

«آن سید حجاز، که در کیش اهل راز / کفر است سجده ای که نه بر خاک راه اوست»<sup>۱</sup>، حسین بن علی - صلوات الله وسلامه علیهما - آشنای دل باورمندان است<sup>۲</sup> و در حلقه ایمانیان فارغ از یاد و سوز او هیچ دلی نیست که نیست<sup>۳</sup>. حتی اگر نبود آنچه وحی و وحی گزاران در منقبت او باز گفتند و مناقبی که از او برشمرند، و اگر نبود مکارم ایام حیات ظاهری اش که همروزگاران او به دیده سر دیدند و پسینیان شنیدند، و اگر حسین (ع) جز روز عاشورا هیچ روزی در این جهان به سر نبرده و اگر جز آنچه در عاشورا کرد هیچ کاری نکرده بود، باز هم «چراغ هدایت» بود «کشتی نجات»<sup>۴</sup>.

خونی به خاک ریخته شد در ره خدا  
کور از قدر، غیر خدا، خونبها نبود

۱. بیتی است از ترکیب بند عاشورایی میرزا محمد شفیع وصال شیرازی (۱۲۶۲ق در شیراز)، به مطلع:

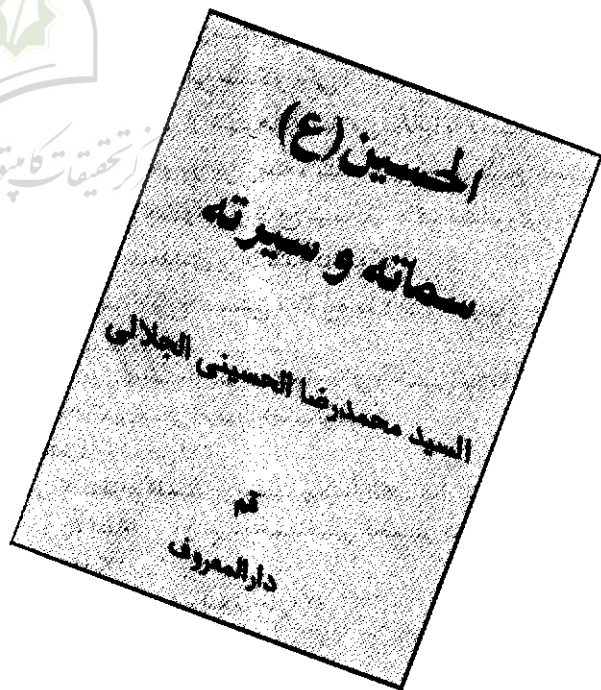
این جامه سیاه فلک در عزای کیست؟

وین جیب چاک گشته صبح از برای کیست؟

۲. النبوی المشهور: إن الحسین (ع) فی بواطن المؤمنین معرفة مكتومة (الطهارة من بحار مناقب النبی و المعتره (ع)، العلامة السید احمد المستنبط، تحقیق: محمد ظریف، قم: نشر حادق، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۹۸).

۳. حدیث نبوی است که: «إن لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد أبدا» (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸).

۴. دو تعبیر «چراغ هدایت» و «کشتی نجات» را سنج با: هیون أخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق (ره)، با ترجمه مستفید و غفاری، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۱۲.



الحسین (ع) سمائه و سیرته، السید محمدرضا الحسینی الجالی، قم: دارالمعروف، بی تا [۱۴۱۶ هـ.ق. ۹]

دین خدای زنده شد از خون پاک او

این شد که خونبهاش بغیر از خدا نبود<sup>۵</sup>

راست از همین روست که تا امروز هیچ مدقق کتابشناس و هیچ محقق عاشورا پروژه نتوانسته است کتابشناسی جامع و فهرست حتی نسبتاً کاملی از آنچه در قلمرو اقالیم قبله و بیرون از آن دربارهٔ سالار شهیدان به قلم آمده و مکتوب شده است، به دست دهد و کتاب‌ها و رساله‌ها و مقالات اهل کلمه را در این زمینه احصا کند - که از شمار بیرون افتد.

و یا عَجَباً مَنَىٰ اَحْوَالَ وَصَفَه

وَقَدْ فَنَيْتَ فِيهِ الْقِرَاطِيسَ وَالصُّحُفَ<sup>۶</sup>

هر چند، به اقتضای طبع قلم و معمول خداوندگاران آن و تفاوت معهودی که در تراوش ذهن و زبان آدمیان هست، جمیع این آثار در یک پایه نیستند: برخی استوارتر و بدیع‌ترند و بعضی در دلپذیری و اتقان چنان جایگاهی ندارند.

نگارش‌های متقن و دلپذیر هر یک از جوهری چند، مطلوب افتاده و مرغوب اهل نظر گردیده‌اند، و از این میان، دو خصیصه در شمار ویژگی‌های ناگزیر و لابد منه هر نگارش امروزی است که به شخصیت تاریخی سیدالشهدا (ع) می‌پردازد: یکی ریشه داشتن در منابع و مصادر و اسناد قدیم، و دیگری بهره‌وری از نگاه تحلیلی ژرف و پژوهشیانه.

هر دو خصیصه یادشده، در کتاب الحسین (ع) سمانه و سیرته که به قلم حدیث‌شناس نکته‌سنج و صاحب نظر صائب نظر، علامه آیه‌الله سید محمدرضا حسینی جلالی، نگاشته شده است، هویداست.

الحسین (ع) سمانه و سیرته (که نگارنده این مقاله عنوان آن را با اندکی تسامح، به «سیره و سیمای امام حسین (ع)» ترجمه کرده) - آنگونه که نویسنده دانشورش شناسانیده است - «سرگذشتهای تحلیلی بر بنیاد گزارش‌های محدث و مورخ شامی، ابن عساکر، در کتاب بزرگ تاریخ دمشق او» است.

از این رو، بجاست که نخست ببینیم: ابن عساکر کیست؟ و تاریخ دمشق چیست؟

#### ابن عساکر و تاریخ دمشق

ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله بن عبدالله بن حسین، معروف به «ابن عساکر»، حافظ نامدار حدیث و فقیه شافعی اهل دمشق است که به سال ۴۹۹ هـ. ق. زاده شده و در یازدهم رجب سال ۵۷۱ هـ. ق. از دنیا رفته و در مقبرهٔ باب الصغیر دمشق مدفون گردیده است.<sup>۷</sup>

«بنو عساکر» را خاندانی مهم دانسته‌اند که در فاصلهٔ سال‌های

۴۷۰ تا ۶۶۰ هـ. ق. (نزدیک به دو قرن) در شهر دمشق موقعیتی ممتاز داشته و سلسله‌ای از عالمان شافعی را تشکیل می‌داده‌اند؛<sup>۸</sup> هر چند دقیقاً معلوم نیست که چرا هم ابوالقاسم علی و هم بعض دیگر از نامداران این خاندان لقب «ابن عساکر» داشته‌اند و مراد از «عساکر» شخص خاص است یا یک مفهوم و معنای اجتماعی و اصطلاحی.<sup>۹</sup>

به هر روی حافظ ابوالقاسم علی بن حسن، مشهور به ابن عساکر، به اذعان تراجم‌نگاران به نام عامه، نزد اهل تسنن از برترین محدثان روزگار خویش و همه روزگاران به شمار می‌رفته<sup>۱۰</sup>، و از رهگذر دقت و مواظبتی که در صرف اوقات و ممارست علمی داشته،<sup>۱۱</sup> مجموعهٔ کبیری از آثار مکتوب (عمدتاً: حدیثی و تاریخی) پدید آورده است و بخش معتابیهی از آن نیز، اعم از مخطوط و مطبوع، هنوز برجاست.<sup>۱۲</sup>

با این همه مهم‌ترین تألیف او بی‌گمان تاریخ دمشق هشتاد مجلدی او<sup>۱۳</sup> می‌باشد که در واقع تاریخ بلاد شام، بل دائرةالمعارفی است<sup>۱۴</sup> که جنبهٔ حدیثی نیز در آن بر جنبهٔ تاریخی می‌چربد.<sup>۱۵</sup> حتی به قولی دیگر مؤلفات و مکتوبات ابن عساکر، هر کدام به نحوی از دل تاریخ دمشق برکشیده شده، و با دستکاری‌های مقتضی، قالب کتابی مستقل یافته‌اند.<sup>۱۶</sup>

تاریخ دمشق ابن عساکر یکی از تاریخنامه‌هایی است که بر محور پیشینهٔ یکی از شهرهای اسلامی - غالباً به دست محدثان - نگارش یافته‌اند و در این زمینه، کتاب‌هایی چون تاریخ اصبهان حافظ ابونعیم اصفهانی و تاریخ نيسابور حاکم نیشابوری و تاریخ بغداد خطیب بغدادی بر آن تقدم داشته‌اند.

در تألیف تاریخ دمشق، تاریخ بغداد خطیب، مقتدای

۵. دو بیت است از یکی از اشعار عالی و حسینی علامه فقید استاد جلال‌الدین همائی اصفهانی (طاب ثراه).
۶. الفطره، ج ۱، ص ۳۱۱.
۷. ر. ک: شذرات الذهب، ابن العماد، چاپ دارالکتب العلمیه، ج ۴، ص ۲۳۹، و الاکتفاء، السید محمدحسین الحسینی الجلالی، چاپ قم، ص ۱۰-۱۷.
۸. ر. ک: دانشنامه ایران و اسلام، ص ۷۲۰.
۹. ر. ک: الاکتفاء، ص ۴۱ و ۴۲.
۱۰. همان، ص ۱۰، ۱۱ و ۴۳.
۱۱. تفصیل را، ر. ک: همان، ص ۱۷ و ۴۵.
۱۲. از برای سیاههٔ این آثار ر. ک: همان، ص ۱۷-۲۳.
۱۳. سنج: شذرات الذهب، ج ۴، ص ۲۳۹؛ و: دانشنامه ایران و اسلام، ص ۷۲۱.
۱۴. ر. ک: الاکتفاء، ص ۲۳.
۱۵. همان، ص ۴۴.
۱۶. همان، ص ۴۶.

طی طریق محققانه علامه سید محمدرضا حسینی جلالی، در روایات و اخبار حسینی تاریخ دمشق است.

نویسنده کتاب در مقدمه توضیح داده است که وی معمولاً در مناسبت‌ها و سالگردهای مذهبی به مطالعه متون و آثار مرتبط با آن مناسبت خاص می‌پردازد و بر همین اساس در آغاز محرم الحرام سال ۱۴۱۵ ه. ق. خواندن «بخش سرگذشت امام حسین (ع)» را از تاریخ دمشق ابن عساکر آغازیده است. چون کتاب ابن عساکر را واجد روایات مهم و آموزنده یافته و از سوی دیگر بهره‌برداری از متن اثر، برای عموم آسان و زودیاب نبوده است، به نگارش کتاب حاضر بر پایه گزارش‌های ابن عساکر پرداخته و کوشیده است با جای دادن روایات ابن عساکر در چارچوب مناسب و با سود جستن از قرائن حالیه و مقالیه مختلف خواننده را با جان کلام و مقصود و محتوا و مدلول و اقتضای روایات مورد بحث آشنا کند. (ص ۸ و ۷)

استاد جلالی درست تشخیص داده است که شیوه قدمایی اسناد که بر کتاب ابن عساکر حکمفرماست و تعداد و تکرار احادیث به روش محدثان قدیم، هر چند در عرصه مطالعات تراثی واجد اصالت و اهمیت است، خواننده امروزی را خوش نمی‌افتد. افزون بر آن، فهم نص جامد و احیاناً مبهم منقولات و مأثورات و مرویات ابن عساکر، بدون ورود به فضای گفتارها و رخدادها شدنی نیست؛ چنین ورود و وقوفی نیز خاص اهل تخصص است. (ص ۸ و ۷)

مؤلف هوشیارانه می‌کوشد خواننده را به «لوازم» و «مقتضیات» اخبار و روایات توجه دهد و لایه‌های قابل احتجاج و استناد منقولات را نیک هویدا سازد؛ نمونه را:

وقتی از قول پیامبر (ص) و در نقل ابن عساکر، پیوند نام حسن و حسین (ع) را با نام فرزندان «هارون» خاطر نشان می‌کند، به ارتباطی که میان «هارون» و پدر این دو سبط ارجمند هست اشارت می‌نماید و حدیث متواتر «منزلت» را فرایاد می‌آورد<sup>۲۴</sup> که

۱۷. ر. ک: دانشنامه ایران و اسلام، ص ۷۲۱؛ و: الاکتفاء، ص ۴۴ و ۴۵.

۱۸. ر. ک: الاکتفاء، ص ۲۴ و ۲۶ و ۲۷.

۱۹. به تحقیق استاد سید محمدجواد جلالی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق/ ۱۳۸۰ش.

۲۰. ر. ک: دانشنامه ایران و اسلام، ص ۷۲۰.

۲۱. همان، ص ۷۲۱.

۲۲. ر. ک: الاکتفاء، ص ۴۳؛ و: دانشنامه ایران و اسلام، ص ۷۲۰.

در دانشنامه ایران و اسلام سخن از «بنو کراشی» است. آیا «بنو کراشی» بدخوانی آوانگاشت لاتین «بنو قرشی»<sup>۵</sup>، نیست؟

۲۳. ر. ک: الاکتفاء، ص ۴۴.

۲۴. از برای حدیث منزلت در روایت ابن عساکر، ر. ک: الاکتفاء، ص ۳۶۴-۳۶۸.

ابن عساکر بوده است و البته ابن عساکر دامنه کار را قدری فراخ تر گرفته و راه اندک متفاوتی را سپرده است.<sup>۱۷</sup>

نمودار اهمیت تاریخ دمشق ابن عساکر، ذیول چندگانه و تلخیص و تهذیب‌های متعددی است<sup>۱۸</sup> که از برای آن فراهم ساخته اند.

از تاریخ دمشق، سرگذشتنامه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) (در ۳ جلد)، سرگذشتنامه امام حسن مجتبی (ع) (در یک جلد)، سرگذشتنامه سیدالشهدا (ع) (در یک جلد) و سرگذشتنامه‌های امام سجاد و امام باقر (ع) (با هم در یک جلد)، همه به همت عالی محقق بزرگ معاصر، استاد علامه شیخ محمدباقر محمودی در بیروت و قم طبع شده است.

همچنین تراث پژوه کبیر و خادم گرامی حدیث اهل البیت (ع) استاد علامه سید محمدحسین جلالی - متعنا الله بطول بقائه - تلخیصی از تاریخ دمشق فراهم ساخته که ناظرست به حیات طیبه پنج تن آل عبا (ص) و این تلخیص به نام الاکتفاء بما روی فی اصحاب الکساء (ع) در شهر مقدس قم طبع و نشر گردیده است.<sup>۱۹</sup>

این سرگذشتنامه‌ها و این روایات تاریخ دمشق، آنگاه بیش از پیش درخور عنایت و توجه می‌گردد که بدانیم:

ابن عساکر در دوران حکومت اتابک طغتنکین در خانواده‌ای بزرگ شد که در تسنن متعصب بودند و با پیروان تشیع که از سوی فاطمیان قاهره حمایت می‌شدند و باطنیان اسماعیلیه که در شام سخت فعالیت می‌کردند، عناد می‌ورزیدند.<sup>۲۰</sup>

زمانی هم که نورالدین زنگی به سال ۵۴۹ دمشق را گشود، بلافاصله با ابن عساکر پیوند یافت و نخستین دارالحدیث را برای ابن عساکر ساخت و از آن پس، بنو عساکر در تاختن به شیعیان سردهسته و پیشتاز بودند.<sup>۲۱</sup>

همچنین دانستی است که حسن بن هبة الله، پدر ابن عساکر، از راه ازدواج با خانواده بنو قرشی - که از احفاد امویان بودند - خویشی یافت و ابن عساکر از مادری اموی زاده شده<sup>۲۲</sup> و در تاریخ دمشق هم به رجال بنی امیه - که خاندان مادری اویند - اهتمامی بلیغ نموده است.<sup>۲۳</sup>

به هر روی، هر چند تاریخ دمشق در نگاه نخست، تاریخنامه‌ای عمومی یا حدیثنامه‌ای متنوع به نظر می‌رسد، از بعض جهات و در شاخه‌های خاص، از جمله آنچه درباره اهل بیت (ع) گزارش می‌کند، اهمیت ویژه دارد.

اسلوبی بدیع و دستاوردی طرّفه

الحسین (ع) سنامه و سبیره، دستاورد سیر و نظاره و سلوک و

در آن مناسبتی مهم و ربطی وثیق میان امیر مؤمنان (ع) و هارون یاد گردیده و در اینجا هم نامگذاری فرزندان امیر مؤمنان (ع) با نامگذاری فرزندان هارون گره خورده است. (ص ۱۴)

هنگامی که - در نقل ابن عساکر - پیامبر (ص) در واپسین بیماری، با دخت گرامی اش، زهرای مرضیه (س) همداستانی می کند که چیزی برای حسنین (ع) به ارث بگذارد، نویسنده خاطر نشان می سازد که رسول خدا (ص) فرمود: «انا معاشر الأنبياء لانورث!»<sup>۲۵</sup> (ص ۲۳)؛ و بدین ترتیب بار دیگر طشت رسوایی غاصبان فدک از بام می افتد!

حتی ای بسا احادیث مشهور و زبانزد که بسیاری بر زبان می رانند ولی نه فقط لایه های نهان و بطون درون، که لایه ظاهر و پوسته بیرونی آن نیز، تنها در پرتو روشنگری های اهل نظر دریافته و شکافته می گردد و مؤلف در چنین کتابی باید به گزارش و درون کاوی آنها پردازد. و از همین رهگذر، نویسنده - نمونه را - در تبیین حدیث شریف «حسین منی و انا من حسین» می نویسد:

... این که حسین از پیامبر است، واقعیتی است روشن؛ زیرا حسین نوه پیامبر و پسر دخت اوست؛ ... به رغم وضوح این معنا، چرا پیامبر آن را اعلام می کند، و از اعلام آن چه می خواهد؟ آیا این، تأکیدی است از جانب پیامبر (ص) بر آن که «علی»، پدر حسین، همانا «نفس رسول» است؛ یعنی حقیقتی که آیه مباهله اعلام نمود ...؟

یا آنکه پیامبر (ص) می خواهد با جمله «حسین منی»، ادامه آن، یعنی «و انا من حسین» را زمینه سازی کند؟ جمله ای که برآستی پرسش انگیز است: چگونه پیامبر از حسین است؟

پاسخ این است که پیامبر (ص)، پس از رسالت، دیگر یک تن نبود، بلکه یک مثال و رمز و نماد بود که رسالت با همه رویه ها و شکوه مندی اش در آن نمودار می گردید. زندگی او، رسالت او بود، و رسالت او، زندگی او.

روشن است که هر پدر در طول زندگانی فرزندی از خود بر جای می گذارد تا جانشین او و استمرار بخش هستی او باشد؛ آنگاه تا پای مرگ از او دفاع می کند و حریصانه برای تندرستی و آسودگی اش می کوشد، زیرا که او را وجودی دیگر از برای خویشتن به حساب می آورد.

هر گاه در زندگی مادی پیوند پدر و فرزند چنین باشد، حسین (ع) برای احیای رسالت محمدی بیش از این کوشیده و بیش از آنچه پدری برای فرزندی نثار می کند، نثار کرده است. به واقع او، در راه پاسداری رسالت، همه دارایی های گرانبهای خویش، حتی جگر گوشگانش، یعنی فرزندان خرد و کلان خود را، تقدیم نمود، و با خون خود و ایشان، ریشه های درخت رسالت

را سیراب ساخت.

حسین (ع) بیش از آنچه یک پدر به فرزندش تقدیم می کند، تقدیم رسالت نمود؛ بنابراین، او رسالت را از فرزندان خویش گرامی تر داشته است؛ و شگفت نیست که این رسالت «از او» (/ «منه») باشد.

پس از کریلا، همگان دانستند رسالتی که محمدیة الوجود بود، حسینیة البقاء شد.

پس رسالت محمدی که وجود پیامبر را باز می نمود، در روزگاری که با دستان بزه ناک امویان نابود می شد، «از حسین» جانی تازه گرفت؛ و پیامبر (ص) از این روی فرمود: «... و انا من حسین» (ص ۴۱ و ۴۲).<sup>۲۶</sup>

در باره حدیث مشهور «الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة» هم، استاد جلالی بر این نکته انگشت می نهد که چرا در برخی روایت ها، این حدیث، تکمله ای مهم دارد؛ بدین صورت که: «... و ابوهما خیر منهما» (ص ۴۳ و ۴۴). اگر سخن از حسن و حسین (ع) است، چرا از پدرشان بدین گونه یاد می شود؟ (ص ۴۴)

پاسخ از این قرار است: «پیامبر (ص) با وحی در پیوندست و از رهگذر وحی می داند که دشمنان اسلام در ادواری تیره و تار از تاریخ این دین، خواهند کوشید و ارونه نمای کنند و آوازه امام علی (ع) را - به رغم شرافت نسب و دامادی پیامبر خدا و مقام پدری حسن و حسین - بد و زشت نمایند؛ این دشمنان تنها از راه جدا کردن سبطن، یعنی حسن و حسین، از علی، توانستند توطئه خود را به پیش برند؛ بدین ترتیب که حسن و حسین را به ارجمندی یاد می کردند و علی (ع) را گمراه می خواندند!

... پیامبر ... این جمله را افزود تا تأکید کند کسانی که ... می کوشند که خاندان پیامبر و دو نواده بزرگوارش را ... گرامی شمرند، ولی ... از «علی» روی برمی گردانند ... بر روش و سیره پیامبر نیستند.» (ص ۴۴ و ۴۵)

یکی از مهم ترین روایاتی که در کتاب الحسین (ع) سلماته و سبیره مورد گزارش و کاوش قرار گرفته است، روایت جعید همدانی است (ص ۱۰۰) که در آن ژرفای اهتمام و نظارت و عنایت امام (ع) به جامعه اسلامی نمودار است.

۲۵. مزید اطلاع را، همچنین، ر. ک: نظرات فی ثوات الشیخ المفید، السید محمدرضا الحسینی الجلالی، چاپ اول، ص ۱۲۲-۱۲۶.

۲۶. گفتنی است: حدیث پژوه محترم، استاد محمدباقر بهبودی نیز در مقاله ای که در یادنامه علامه امینی (به کوشش دکتر سید جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، ۱۳۶۱ ش، ص ۳۰۵-۳۵۲) مرقوم کرده اند، به گزارش «حسین منی و انا من حسین» پرداخته اند.

در این روایت، امام حسین (ع)، در زمانی که در نظام حاکم دستی ندارد و در پی تغلب بنی امیه از مقام ریاست ظاهری رانده شده و به عبارتی خانه نشین است، از جمعید درباره حال و وضع «جوانان عرب» و «موالی» پرسش می فرماید. جمعید - که نمودار مردم نسبتاً عادی آمیخته با درون اجتماع است - خاطر نشان می کند که «جوانان عرب» به بازی و محفل نشینی سرگرم اند و «موالی» هم، یا رباخوارند، و یا آژمند به دنیا!؛ این جا است که امام (ع) می فرماید: «إنا لله و إنا الیه راجعون! به خدا سوگند اینان همان دو گروهند که می گفتیم خداوند - تبارک و تعالی - با ایشان دینش را یاری می کند...».

استاد جلالی چند مدلول مهم را در این بهره از روایت کاویده است: یکی آن که امام (ع) می فرماید: «... که می گفتیم...» و این بیان نشان می دهد دیری بوده است که آن حضرت و یاران و همراهانش در این ابواب تأمل و رایزنی می کرده و در پی برنامه ریزی و ساماندهی نیروهای کارآمد بوده اند.

و دیگر آن که تأکید بر «جوانان عرب» به طور خاص، نشان دهنده تکیه بر جنبه کیفی در نیروهای اجرایی است؛ چون تحرک سریع و دلیرانه با جوانان متحقق می شود و «جوانان عصب فعال حیات اند؛ امیدها متوجه ایشان است؛ و به منزله قوای ضربت اند؛ و «موالی» هم «شالوده و بنیاد پهناور امت اند» و «کسانی اند که از سر حق پذیری و دادجویی به این دین درآمده اند».

سه دیگر آن که عبارت «إنا لله و إنا الیه راجعون» را به هنگام مصیبت بر زبان می رانند و «مصیبت راستین آن است که روح توانمندی و جانفشانی و پیکار در این دو پاره مهم امت فرو بمیرد».

و چهارم آن که «هر چند امام در نظام حاکم دستی نداشته باشد، از پایگاه امامتش کناره نمی جوید و برای آن برنامه ریزی می کند»، و به نظارت بر روندهای اجتماعی و سیاسی و... می پردازد. (ص ۱۰۰-۱۰۱)

باید افزود که - از بن - آوردن روایت جمعید همدانی در کتاب الحسین (ع) سماته و سبیره، و گروگان بصیرتی است که مؤلف از پیش در «علم روایت» به هم رسانیده است؛ زیرا ابن عساکر این حدیث را در بخش سرگذشت امام حسن (ع) و به عنوان حدیث آن حضرت نقل کرده است، ولی مؤلف، به سنجش گزارش ابن سعد و متقی هندی که آن را از امام حسین (ع) روایت کرده اند و نیز با تکیه بر نام «سکینه» (بنت الحسین (ع)) که در متن روایت به عنوان دختر امام (ع) مذکور گردیده، روایت را از امام حسین (ع) دانسته و در این کتاب آورده است. (ص ۱۰۰، هامش)

کوشش پی گیر مؤلف با کاویدن لایه های درونی روایات و

قرار دادن هر نقل در چارچوبی که فهم آن را شدنی تر سازد، و نیز انگشت نهادن بر دقایق اخبار و لوازم و مقتضیات آنها که گاه از نظر اهل فن نیز پوشیده می ماند، کتاب الحسین (ع) سماته و سبیره را آکنده از باریک بینی ها و روشنگری ها و نکته سنجی هایی ساخته که یکی پس از دیگری دل و دیده و خرد خواننده را به توجه و تأمل و تعمق بیشتر فرامی خواند؛ نکته سنجی ها و روشنگری هایی از این شمار:

تحلیل رفتار ابوهریره و گمانه زنی در باب انگیزه اش از بازگو کردن پاره ای اخبار (ص ۲۸)؛ تأمل در این که چرا پیامبر (ص) بخصوص در مورد گریستن حسین (ع) حساس است و چه پیوندی میان این طفل و «بکاء» می باید (ص ۴۶ و ۴۷)؛ تبیین ملازمتی که رسول خدا (ص) میان حب خود و حب حسین (ع) قرار داده است (ص ۴۷ و ۴۸)؛ بیان چرایی تأکید پیامبر (ص) بر حب خاندانش، و چرایی فرض بغض حسین (ع) در احادیثی چون: «... ومن أبغضها فقد أبغضنی» (ص ۴۸-۵۱)؛ همچنین بیان چرایی مطرح ساختن و فرض ستیز و آشتی با اهل بیت (ع) (ص ۵۵-۵۸)؛ بیان مدلول سیاسی «پایین آمدن از منبر» در احتجاج امام حسین (ع) با عمر (ص ۶۹ و ۷۰)؛ تحلیل جزء به جزء مواجهه و رفتار نافع بن ازرق با امام حسین (ع) (ص ۸۲ و ۸۳)؛ تبیین ایستار ابوهریره در برابر اهل بیت (ع) (ص ۸۷ و ۸۸)؛ ایضاح سنجیدگی و حسن انتخاب زمان و مکان در تشکیل گردهمایی بزرگ «منی» (ص ۱۰۵)؛ یادآوری آن که شهادت سیدالشهدا (ع) چگونه خود از «دلایل و شواهد نبوت و امامت»<sup>۲۷</sup> به شمار رفته است و می رود (ص ۱۴۵-۱۵۱)؛ تنبیه به تفاوت مهم برخی اخبار همسو در روایت ام سلمه با روایت عایشه و زینب بنت جحش و حتی ام الفضل، دایه امام حسین (ع) (ص ۱۵۲ و ۱۵۳)؛ باریک شدن در شأن فرود آمدن «مالک القطر» و خبر دادن او از شهادت امام حسین (ع) (ص ۱۴۵)؛ گونه شناسی و صنف کاوی یاران امام حسین (ع) در کربلا که به رغم شمار اندکشان، نمودار همه طبقات و گروه های برجسته در جامعه آن روز بودند (ص ۱۵۸-۱۶۰)؛ تأمل در رویه ها و سویه های رخداد عاشورا و فرامودن تلاطم باطنی در ستیز نمودهای ناساز واقعه ای که هم سرشار از «عظمت و افتخار» است و هم آکنده از «درد گزاینده و سوز جانکاه» (ص ۱۶۲-۱۶۴)؛ رسواسازی مدعای کسانی که امت را در تعیین سرنوشت سیاسی خود بالغ (به معنای مستقل از امام (ع)) می دانند و از جمله این پندار را در

۲۷. مراد از «دلایل و شواهد نبوت و امامت» آن مسائل و معانی است که حقانیت نبی و امام از آن مستفاد گردد.

حق اهل سقیفه روای دارند، با گواهی جستن از بی خبری و نادانی و بی تمیزی که پنجاه سال پس از سقیفه به چشم می خورد (ص ۱۷۵ به بعد)؛ و ...

گاه نویسنده به توضیح و تشریح و تبیین پاره ای مفاهیم و حدود و ثغورشان پرداخته است، تا از این رهگذر روشنایی بیشتری بر پیرامون مدلول برخی احادیث و اخبار بتاباند، معنای حدیث را بهتر و پالوده تر بستاند و حقیقت روایات را پدیدارتر کند. از این دست است:

توضیح درباره «بیعت» و اهمیت و شروط آن (ص ۳۷)؛  
ایضاح مواضع رفتاری و گفتاری اهل بیت (ع) درباره «حج» (ص ۹۱-۹۲)؛ تبیین منزلت و کارکرد شاعری و شعر در جامعه روزگار امام حسین (ع) (ص ۹۴ و ۹۵)؛ و ...

شیوه مختار مؤلف در کارش گاه نه فقط خواننده را به زیر و بم سیره حسینی وقوف می دهد، که ابعاد مهم و گوناگونی از تاریخ عمومی جوامع اسلامی را نیز در روزگاران دور روشن می سازد.

نمونه را، کثرت عدد «ناصحان» امام حسین (ع) که او را به خارج نشدن از حرمین و راهی عراق نشدن نصیحت می کردند، یکی از مواضع تفصیل و تأمل و تحلیل در کتاب است. مؤلف کوشیده از منظر تعمق در گفتار این ناصحان و چون و چند پاسخی که امام (ع) به فراخور حال و مقال، به هریک می دهد، پرتوی بیشتر و رهگشتری بر اوضاع آن زمان و انگیزه ها و اذهان جماعتی بیندازد که نمودار طبقات و اصناف مختلف همروزگاران آن حضرت در سرزمین حجازند: نزدیک و بیگانه، پسر و جوان، مرد و زن، صحابی و تابعی، دوست و دشمن. (ص ۱۲۹-۱۴۰)

در همین میانه است که گاه، نشانه هایی از دسیسه ای پنهان در پس برخی نصیحت گری ها (ص ۱۳۱)، یا نمود خلط و اشتباه مورخان در پاره ای گزارش ها (ص ۱۳۴-۱۳۶)، به چشم می خورد.

طبیعی است در این گونه تحقیقات که مبتنی بر گزارش و نقادی اخبار و منابع قدیم است، آرا و اقوالی برخلاف اقوال مشهور نیز مجال طرح بیابد؛ در کتاب الحسین (ع) سمانده و دبیره نیز چنین شده است؛ چنان که استاد جلالی - برخلاف مشهور ۲۸- و ولادت حضرت سیدالشهدا (ع) را در روز سوم شعبان نمی دانند، بلکه از راه جمع و تحقیق و تطبیق میان منابع، از جمله با استفاده از گزارش این عساکر، نتیجه گرفته اند که ولادت آن حضرت در پایان ربیع الاول بوده است. (ص ۱۸ و ۱۹) چه بسا آنچه تاکنون راقم این سطور درباره کتاب عزیز

حسین (ع) سمانده و دبیره به قلم آورده است، این پندار را در ذهن برخی خوانندگان پدید آورد که او از سر شعف و اعجاب، طریق «حبک الشیء یعمی و یصم»<sup>۲۹</sup> می پیماید یا مقلدوار این کتاب را پذیرفته و از عبار سنجی خرده گیرانه آن ابا دارد.

چنین نیست و این شاگرد خرد و ابجدخوان تنک مایه را نیز تلمیذوار مناقشاتی در پاره ای از مواضع و مقالات کتاب هست. خاصه آن که راست مانند خود ابن عساکر می گویم و می گویم:

«... التخصیر من الاوصاف البشریة، ولیست الاحاطة بالعلم الالبارئ البریة، فهو الذی وسع کل شیء علماً واحصی مخلوقاته عیناً واسماً»<sup>۳۰</sup>.

یکی از مواضع مناقشه، خطبه «منی» و روایت آن است. استاد جلالی در باب خطبه «منی» و حدود و ساختار آن بر تحقیق استاد شیخ محمدصادق نجمی در کتاب خطبه حسین بن علی (ع) در منی (انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۱۱ق) تکیه کرده و بازسازی خطبه را آن گونه که آقای نجمی انجام داده است، پذیرفته اند.

صاحب این قلم در مقالتی دیگر خدشه وارد بر این بازسازی و پژوهش آقای نجمی را فرانموده است؛<sup>۳۱</sup> از این رو در این مقام به بسط مقال دست نمی یازد؛ ولی خاطر نشان می کند که حتی اگر راقم این سطور در مخدوش دانستن بازسازی استاد نجمی مصیب باشد - والله أعلم بحقائق الامور - به تحلیل هایی که در کتاب الحسین (ع) سمانده و دبیره عرضه شده و بیشتر ناظر به مقطعات کلام است، لطمه چندانی وارد نمی آید.

۲۸. احتمالاً یک منشأ شهرت سوم شعبان، مصباح المتعهد شیخ طوسی بوده که در میان شیعیان به غایت متداول و مشهور بوده و تلخیص و ترجمه هایی نیز از آن در میان مردم رواج داشته.

مرحوم شیخ عباس قمی (ره) نوشته است:  
«وگذا (ع) ... آخر شهر ربیع الاول سنة ثلاث من الهجرة کما اختار ذلک المفید فی المقنعة، والشیخ فی التهلیل، والشهید فی الدروس، والبهانی فی تاریخه، وصاحب کشف الغطاء، وغیره.

... ولکن المشهور آته ولد (ع) فی ثالث شعبان واختاره الشیخان فی مسار الشیعة و المصباح، وهو یوافق التوقیع الشریف .  
(الانوار البهیة، چاپ جامعه مدرسین، ص ۹۷).

۲۹. خزینة الامثال (ترجمه منتخب مجمع الامثال)، حسین شاه متخلص به حقیقت، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ اول، ص ۷۳؛ و: فرهنگ مائورات متون عرفانی، باقر صدیقی، چاپ اول، ص ۲۱۵.

۳۰. الاکفاء، ص ۵۳.

۳۱. آن مقاله در کتاب ماه دین (ش ۴۳، اردیبهشت ۱۳۸۰، ص ۹ و ۸) طبع گردیده، تحت عنوان رخته تردید در بازسازی خطبه منی.

(پژوهش مذکور به همین قلم فارسی شده و در آینه پژوهش (ش ۶۶، ص ۱۴۱-۱۵۴) منتشر گردیده است).

نوشته اند:

«این مورد چنین است که امام (ع) سخنی منثور بر زبان رانده باشند؛ آنگاه یکی از شاعران - به قصد روایت و تسهیل خدمت - آن را در قالبی شعری ریخته باشد. این نوع اشعار در دیوان منسوب فراوانند».<sup>۳۲</sup>

و آنگاه سه نمونه از این سروده ها را یاد کرده اند. لیک آنچه در خور تأملی دوباره است، این پیشفرض است که «... شعر گفتن در خور چنین عالمانی راهبر و سرور که اشتغالانی بس بزرگ تر از شاعری دارند، نیست».

آیا براستی شعر گفتن خوردن آن پایگاه والا نیست؟ یا این عرف و انسان سده های میانه است که شاعری را از صاحبان آن پایگاه والا بر نمی تابد؟ و چه تفاوت باریکی در این میان است؟

این پرسش ها، تأملات فربهی را در ساحت تفسیر و حدیث و کلام طلب می کنند که از یکسو، از حوصله این مقال بیرون است، و از دیگر سو، از تحمل برخی حاملان مرده ریگ سلف (که همچنان تفسیر قرآن را در قالب هیأت بطلمیوس می پسندند و همچنان ...!) باری، اگر تقدیر موافق تدبیر افتاد، شاید در مجالی دیگر به گشودن بایی از اینگونه در «بازاندیشی کلام اسلامی سده های میانه» دست یازیم.

بازگردیم به الحسین (ع) و سماتة و سیرته: یکی از امتیازات این اثر، آن است که بخش معتابه و معظمی از آن به سیره حسینی در دوران پنجاه و چند ساله حیات پر برکت آن حضرت، و نه فقط ده روزه محرم سال شصت و یکم، می پردازد، و برخلاف بسیاری از دیگر کتاب ها و رساله هایی که درباره آن حضرت نگاشته شده، سیره امام حسین (ع) را در پیش از حرکت به عراق، مورد کاوش تفصیلی قرار می دهد.

البته این کار آسانی هم نبوده است؛ خاصه از آن جهت که «تاریخ محترف و مورخان مزدور، در درازنای سال های پس از وفات پیامبر (ص) تا خلافت امام علی (ع) از وجود اهل بیت تغافل نمودند؛ همین حسین (ع) در درازنای عهد ابوبکر و عمر و عثمان، هیچ گزارشی از او بر صفحات تاریخ نمی یابیم، جز پاره هایی پراکنده که بسیاری از انگیزه های آن تغافل را در خود گنجانیده است!» (ص ۶۷)

کتاب الحسین (ع) سماتة و سیرته، افزون بر چهار فصل اصلی، از این بخش ها تشکیل یافته است:

۱. «مقدمه» که نویسنده چرایی و چگونگی تألیف کتاب را در آن باز می گوید؛

یکی دیگر از مواضع مناقشه نیز پاره ای مبانی و پیشفرض های مورد تکیه و تأکید استاد است؛ از جمله در بحثی بدیع و مهم و صواب آمیز که درباره برخی اشعار منسوب به اهل بیت (ع) مطرح کرده اند.

استاد جلالی، از این رهگذر که امام حسین (ع) با دهش های خویش و حمایت شاعران روزگار، از رویکرد ایشان به طاغوت ها می کاستند و فرصت سوء استفاده حکومتگران فاسد را از شعر سرایشگران از میان می بردند، به اشعار منسوب به خود امامان (ع) پرداخته و گفته است:

«شاید از این دیدگاه بتوان پدیده روایت اشعار منسوب به ائمه (ع) را تفسیر کرد؛ چه، نه تنها شعر گفتن در خور چنین عالمانی راهبر و سرور که اشتغالانی بس بزرگ تر از شاعری دارند، نیست، بیشترینه اشعار منسوب هم به ضعف وزنی و لفظی دچار است و در گستره زبان و ادب پایگاهی ندارد؛ تا چه رسد به آنکه با سخنان منثور اهل بیت (ع) که بر چکاد رسایی و شیوایی است، سنجیده شود.

لیک شاید این شعرها - اگر نسبتشان صحیح باشد - برای پُر کردن یک جای خالی در دنیای شعر سروده شده باشند؛ دنیایی که شاعران با مقاصد دیگر در آن فرورفته اند و همت و اهتمام دینی در ایشان اندک است؛ پس دور نیست ائمه (ع) شعری سروده باشند که بخشی از این فضای خالی را پر کند و دل مردمان را به سوی معانی و آرمان های شایسته ای که در بردارد، جذب نماید.

یا شاید برخی از هواداران ائمه (ع) بدین کار دست یازیده باشند؛ معانی را از ائمه گرفته و آنها را به طرزی سهل به نظم کشیده باشند تا حفظ و به کار بردن آن برای همه مردم شدنی باشد؛ و آنگاه این سروده ها، به اعتبار معانیشان، به ائمه (ع) منسوب شده باشند.» (ص ۹۵ و ۹۶)

می نویسم: آنچه بجد می پذیریم و بر آن تأکید می کنیم، همین احتمال اخیر است؛ یعنی این که گروهی از شیعیان و دوستانان حکمت اهل بیت (ع) مضامین پاره ای از احادیث آن بزرگواران را به نظم کشیده باشند و آنگاه این سروده ها - که بطبع، از حیث زبانی، همطر از احادیث عالی و کلمات بلیغ و فصیح خاندان وحی (ع) نیست - به خطا به خود اهل بیت عصمت و طهارت نسبت داده شده باشد.

این گونه اشتباه، شاهد و نمونه هم دارد، و از همین روی علامه سید محمد حسین حسینی جلالی در پژوهش خویش درباره دیوان منسوب به امیر مؤمنان (ع) یکی از اقسام چهارگانه اشعار تشکیل دهنده این دیوان را «حکایت/ زبان حال» دانسته و

۳۲. آینه پژوهش، ش ۶۶، ص ۱۴۴.

۲. یادداشتی کوتاه در معرفی ابن عساکر، به نقل از سیر اعلام النبلاء ذهبی؛

۳. «خاتمه» که خواننده را به مفهوم بلند «کل یوم عاشوراء و کل ارض کربلاء» توجه می دهد؛

۴. «فهرست ها» که به ویژه از حیث اشمال بر مفاهیم و مصطلحات<sup>۳۳</sup>، بسیار سودمند و راهگشا است.

استاد جلالی، احادیثی را که در این کتاب از ابن عساکر نقل می کنند، از بخش سرگذشت امام حسین (ع) از تاریخ دمشق (/ ترجمه الامام الحسین (ع) من تاریخ دمشق) که علامه شیخ محمدباقر محمودی چاپ نخست آن را به سال ۱۳۹۸ ق در بیروت منتشر ساخته است، برگرفته و شماره حدیث را در طبع مذکور در آغاز هر روایت، میان قلاب، گذاشته اند. همچنین نص روایات را با آنچه در مختصر تاریخ دمشق ابن منظور (تحقیق: احمد راتب حمروش و محمد ناجی العمر، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۵ ق) آمده است، سنجیده و موضع روایت را در این مختصر در حاشیه کتاب خود یادآور شده اند. (ص ۴)

الحسین (ع) سمات و سبیره، نه تنها در محدوده و محتوای خود، که به عنوان یک نمونه و اسوه برای بازخوانی میراث سترگ تاریخی و حدیثی اسلام، اثری ارزنده و درخور تأمل و تعمق است.

بسیاری از مامنامه های حدیثی و تراثی را می توان به همین شیوه، گویا و پویا ساخت و در معرض استفاده امروزیان نهاد، و لزوماً نیز خود را به موضوعات تاریخی محدود نکرد. نمونه را، می توان کتابی نوشت تحت عنوان غیبت و مهدویت (بر پایه کمال الدین و تمام النعمه<sup>۳۴</sup> شیخ صدوق) و ذر آن تنها و تنها بر پایه اقوال و مأثورات و احادیث کمال الدین به تبیین و تحلیل این پرسمان کلان کلامی و عقیدتی پرداخت. یا می توان یک تکنگاری در باب خداشناسی شیعی بر بنیاد توحید صدوق تنظیم کرد.

می توان بسیاری از آثار شیخ مفید و شیخ طوسی را با این روش از حلقه تدریس و تحقیق خواص بیرون کشید<sup>۳۵</sup> و به گونه ای کارا تر و امروزی تر به میان جامعه دینی آورد.

البته شرط اصلی چنین کاری، آن است که به دست خبرگان و کارشناسان و از سر آگاهی و با پیشینه مطالعاتی و پژوهشی کافی صورت ببندد، وگرنه ...<sup>۳۶</sup>

خوشبختانه در شاخه های مختلف اسلام شناسی و ایران شناسی - هر چند تک و توک! - تک نگاری هایی از این دست پدید آمده است.

از نمونه هایی که راقم این سطور دیده و بررسیده، یکی کتابی است که درباره نهاد آموزش و فرهنگ و تعلیم اسلامی بر بنیاد گزارش های تاریخ بغداد خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ق) نگارش

یافته است؛<sup>۳۷</sup> دیگر رساله ای که اوضاع علمی و فرهنگی «میان رودان» تا «ورز رود» را بر بنیاد سفرنامه ابن بطوطه (م ۷۷۹ ق) کاویده است؛<sup>۳۸</sup> و ...

بیگمان بسط و توسعه این تجارب، هم روش این گونه تکنگاری ها را منقح تر و مهذب تر می سازد و هم ساحت های فراخ تری از دانش و نگارش پیشینیان را به میدان این گونه آزمون ها می کشد.

۳۳. فهرست هایی که استاد جلالی برای مؤلفات و متون مصحح خود ترتیب می دهند، نوعاً بدینسان، گویا و کارآمد است و یکی از نمونه های پر سود آن نمایه ای است که از برای البلیایه فی علم الدراية (قم: انتشارات محلاتی، ۱۴۲۱ ق، ص ۷۳-۸۲) ساخته اند.

۳۴. ضبط نام این کتاب شیخ صدوق مورد اختلاف بوده است. بعضی از محدثان نام کتاب را اكمال الدین و اتمام النعمه گزارش کرده اند همچون [علامه] مجلسی (بهار الانوار، ج ۱، ص ۶) و شیخ حر عاملی (امل الاصل، ج ۲، ص ۲۸۴) و مولا محسن فیض (نادر الاخبصار، ص ۲۰۹ تا ۲۰۵) ... و برخی دیگر از دانشمندان نام کمال الدین و تمام النعمه را ترجیح داده اند همچون میرداماد (جلوات، ص ۱۰۲ و ۱۹۹) و [محدث] نوری (مستدرک، ج ۳، ص ۵۲۴) و بعضی از رجالیان معاصر هر دو نام را محتمل شمرده اند (الذریعه، ج ۱۸، ص ۱۳۷ و ج ۲، ص ۲۸۳) ... در بسیاری از نسخ خطی و تمامی چاپ های کتاب نیز نام کمال الدین و تمام النعمه بر روی کتاب ثبت است ... (کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، چاپ اول، دارالحدیث، ج ۱، ص ۱ و ۲ ده).

می افزایم: استاد سید محمد رضا حسینی جلالی، ضبط کمال الدین را نادرست، و همان اكمال الدین را صحیح می دانند (ر. ک: جهاد الامام السجاد (ع)، ص ۳۳۰).

لیک گویا سید بن طاووس این کتاب را با ضبط کمال الدین می شناخته (ر. ک: کتابخانه ابن طاووس، ص ۳۳۶ و ۳۳۷). چه ظاهر آن تعبیر کمال الدین بیش از اكمال الدین در آثار او به کار رفته و احتمالاً اكمال ناشی از دستکاری ناسخ است.

۳۵. امیدوارم خواننده ارجمند این سخن را - با اندکی مسامحت و مساهلت - بپذیرد و معترضانه نگوید:

«از آن «خواص» که تو می گویی و حلقه درس و بحث و تحقیق و فحوص دارند، بسیاری حتی با آثار مفید و طوسی و صدوق و مرتضی و ابن شهر آشوب و کراچکی و ابن ادریس انس کافی ندارند تا چه رسد به آن که محقق و مدرسش باشند!»

آری، اگر چنان بگوید و اعتراض کند، راست گفته و حق به جانب اوست! ۳۶. آری، وگرنه سرنوشته ده ها کار هیأتی و نهضتی و نهادی و سازمانی و فلانی و بیستاری دیگرمان را پیدا می کند که جز به تزیین «مال» و «حال» و مهم تر از آن: ابطال مقتضی، نینجامید!

۳۷. به قلم استاد محمد حسین ساکت به پاریس درآمده و از سوی انتشارات آستان قدس رضوی (ع) چاپش گردیده است.

۳۸. از بین النهرین تا ماوراءالنهر، قنبر علی رودگر، چاپ اول، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۶ ش.



ساختند؛ آنگاه بر خاندان پیامبر ظلم و ستم روا داشتند، ایشان را آواره نمودند و به سب و لعن و قتلشان دست و زبان آلودند.

گروهی دیگر پس از این نسل آمدند که حق را تباه ساختند، از اوامر و نواهی پیامبر روی گرداندند و به پیروی از پیشینیان خود پرداخته، در پی ایشان شتافتند.

آن پیشینیان، مجال جانشینی پیامبر و سرپرستی امت را از «آل محمد» ستاندند، ایشان را از پایگاه اداره امور به کنار راندند، اریکه امامتشان را غصب کردند، دستشان را از همه امکانات فعالیت برای مصلحت امت دور ساختند، و مناصب مهم و حساس دولت اسلامی را به دست بی بند و بارانی از بنی امیه و بنی عباس سپردند.

این پسینیان هم، فرصت ارشاد و هدایت تشریحی امت را از «آل محمد» گرفتند، مانع گسترش فقه ایشان در میان امت شدند، ایشان را از بیان احکام الهی بازداشتند، و روی مردم را از ایشان به سوی بیگانگانی بازگردانیدند که تازه بدین دین درآمده و از اصول و سنن و آبشخورهای معرفتی و فکری آن بی خبر بودند.

بدین سان، امت، از این که آل محمد (ص) فقهی دارند که بی واسطه و از روشن ترین راه و صحیح ترین طریق به پیامبر خدا (ص) می پیوندد، و احکام آن، بدون تکیه بر رأی و ظن، بلکه با اعتماد بر اصول علمی یقینی، از کتاب و سنت برگرفته شده است، بی خیر ماندند؛ و آگاه نشدند که علوم آل محمد، در گنجینه هایی از میراث مکتوبی سترگ و شکوهمند محفوظ است و تا امروز دستگرد پیروان ایشان می باشد.

هنگامی که سنت شریف نبوی، کتابت و جمع و تدوین شد، و مجموعه بزرگی از احادیث فراخواننده به «حب آل محمد» پیش روی مردم قرار گرفت، آن پسینیان بر حقیقتی تلخ و قوف یافتند؛ و آن، این که: موضعگیری پیشینیان در مورد «آل محمد» چگونه بوده است؟! و پایگاه «آل محمد» در حکومت و اداره و فقه و تشریح اسلام کجاست؟! آن محبتی که پیامبر در مورد اهل بیتش به آن فرمان داده است، کجا جای گرفته؟! ...

۳۹. مصراعی است از مثنوی معنوی.

۴۰. مصراعی است از این بیت مثنوی:

فرق نبود در میان حب و عشق

شام در معنی نباشد جز دمشق

و حقا که ابن عساکر در مصرع ثانی هم عقیده و هم خرقة جلال الدین بلخی است، زیرا چنان که دیدیم کتابش را تاریخ دمشق نامیده، در حالی که تاریخ شام، بل اوسع از آن است!

ضمناً از بیت مورد بحث معلوم می شود که «دمشق» (به کسر اول و فتح ثانی) را مولوی هم «دمشق» تلفظ می کرده است.

شاید از جهاتی «فرق نبود خود میان حب و عشق»؛<sup>۴۰</sup> لیک آنجا که «حب» چونان مصطلحی شرعی و وحیانی-قرآنی و حدیثی به کار می رود، و «عشق» را، اهل زبان، محمل فرو نهادن همه آداب و ترتیب های شمرند و از هرگونه «قانونمندی» و «هنجارینگی» -ولو آن که قوام شریعت و دیانت بدین قانون و هنجار باشد- برکنار می بینند، صد البته که میان «حب» و «عشق» فرق ها خواهد بود!

روند فروکاستن «مودت و حب اهل بیت (ع)» -که در کتاب و سنت مذکور و منصوص است- به یک محبت اسمی و عشقی فارغ از التزام و ثمرات علمی و عملی سترگ، از مباحث باریک و مهم کتاب الحسین (ع) سماخته و سپرته است که نشان می دهد چگونه و بر چه پایه نظری و تاریخی، گروه پرشماری از مسلمانان، احادیث کثیر مناقب اهل بیت (ع) را روایت می کنند و به حب محمد و آل محمد (ص) فرامی خوانند؛ و انگهی نه اصول عقیدتی و نه فروع عملی دیانت را از ایشان اخذ نمی کنند و حتی گاه دشمنان و قاتلانشان را معذور و مأجور می شمارند؟!

استاد جلالی می نویسد:

«... دشمنی با خاندان پیامبر، با همه زشتی و هولناکی اش، در عالم واقع تحقق یافت. چه، در میان امت خود پیامبر کسانی بودند که با حسن و حسین دشمنی نمودند و بر منابر اسلام آن دو را لعن کردند؛ بلکه در این امت کسانی بودند که در روی حسن و حسین (ع) شمشیر کشیدند و با ایشان جنگیدند! آیا حسین (ع) بر دست مردمانی جز از امت نیای خود، یعنی رسول خدا، حضرت محمد (ص) کشته شد؟! ...»

... آنان که بناگزیر مسلمان شده بودند و روح اسلام را درک نکردند و تعصبات جاهلیت همچنان به ذهنشان درآویخته و در دل هاشان رسوب کرده بود، همه نصوصی را که از پیامبر (ص) درباره اهل بیت بزرگوارش وارد شده بود، ناشی از عاطفه بشری و برخاسته از عشق پیامبر به دخترزادگان خویش شمرند، و از قدسیّت کلام پیامبر رویگردان شدند؛ قدسیتی که خداوند وی را بدان مشمول و مصون گردانید، و بدین ترتیب، کلام او را، وحی، حدیث او را، سنت و قانون، و طاعت او را، فرض، و مخالفت وی را، کفر و نفاق قرار داده، و گفتار او را به دور از هوا، بل «وحی یوحی» [س ۵۳، آیه ۴] ساخته است.

... اینان از نصوصی که به حب حسن و حسین (ع) فرمان می داد و از بغضشان سخت نهی می کرد و بر آن تهدید می نمود، اعراض کردند، و این نصوص را پس پشت افکنده، فراموش

تا این اندازه به بازی گرفتن واژه «حب»، جز آوردن قاموس زبان عربی و درونمایه‌های واژگان آن، و جز نقض عرفیات مردم عربی زبان نیست. این کار هم تحقیق است و هم ریشخند فرهنگ و اندیشه و حدیث نبوی... (ص ۵۰-۵۴)

بر سخن استاد جلالی باید افزود: فروکاستن معنای صحیح و شرعی و وحی آمیز «حب» به «محبت عشقی» که فارغ از هرگونه التزام عملی و پایبندی عمیق باشد، محدود به حال و هوا و فرایند ویژه‌ای که در جامعه غیر شیعی مورد مذاقه قرار داده اند، نیست.

کسانی که اباحی مشربانه بر طبل غالیگری می کوبند و تعالیم عالی کتاب و سنت و هشدارهای بیدارگر اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را درباره ولاء عملی نادیده می گیرند<sup>۴۱</sup> و از مخدوش کردن چهره شیعه و سیمای پر فروغ و خردپسند مذهب جعفری بی‌می به دل راه نمی دهند. و هزار افسوس که مورد حمایت و تأیید (و یا لااقل: سکوت رضایت‌نمای) برخی خرقة پوشان و دستاربندان نیز قرار می گیرند. آیا «حب» شرعی را به محبت عشقی فرو نکاسته اند؟<sup>۴۲</sup>

#### نفحات عاشورایی و زیدن می گیرد

واقعه سقیفه، در خوشبینانه‌ترین تحلیل و به قول خود سقیفه سازان،

۴۱. درباره این ولاء عملی اشاراتی کرده و به احادیثی رهنمون شده‌ام در:

هفت آسمان، ش ۱۱، ص ۲۰۳ (مقاله دعوت به همبستگی پایدار) در اینجا می خواهم شما را به سخن یکی از عالمان و محدثان سنی، یعنی شیخ محمد بن محمد بن محمد جزری شافعی (۷۵۱-۸۲۳ق) توجه دهم که وقتی به تفصیل درباره فضائل و محاسن و مکارم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) سخن می گوید، می نویسد: «فكان حبه علامة السعادة والإيمان، وبُغضه محض الشقاء والنفاق والخذلان - كما تقدم في الأحاديث الصحيحة وظهر بالأدلة الصريحة» و آنگاه می افزاید:

«ولكن علامة صدق المحبة طاعة المحبوب وحب من يحبه الحبيب؛ إن المحب لمن يحب مطيع»

(اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب، به اهتمام شیخ محمد باقر محمودی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۳ و ۱۷۴).

آری! «إن المحب لمن يحب مطيع»! (از برای این مصراع هم که ضمن دو بیت، از سرورده‌مان امام صادق (ع) مروی است، ر. ک: مناقب، ابن شهر آشوب، چاپ دارالاضواء، ج ۴، ص ۲۹۷).

۴۲. و شگفت تر حال و قال کسانی است که به نام «دین» در هر منفعتی «آنا شریک» می گویند و با مدعای دینی درباره هر رطب و یاسی اظهار نظر می کنند، ولی اینجا که می رسد و آنجا که پای شعائر مبین و معلوم و مرزبندی شده دینی به میان می آید، ایثار هم می گویند: این کار، کار عشقت؛ ربطی به دین ندارد!

چگونه است که هر کس از آل محمد را در تاریخ می یابیم، یا به شمشیر و زهر کشته شده، یا در قعر زندان‌ها و تاریکی سیاهچال‌ها در تعدیب به سر برده، یا تحت تعقیب قرار گرفته و آواره گردیده، و یا رانده شده و مورد اهانت بوده است؟!

آن دشمنی با اهل بیت که پیامبر از آن نهی فرمود، اگر اینگونه نیست، پس چگونه است؟!

وقتی نسل متأخر بر این حقیقت تلخ و قوف یافت، از خوف پدیدار شدن حقائق، و به خاطر زشتی و هولناکی این دشمنی آشکار، و برای این که به آتش این بغض که وعید آن پیشاپیش داده شده، نسوزد، به تحریف و تزویری پناه برد که نسل‌هایی پی در پی از امت اسلام را فریب داده است.

آن تحریف و تزویر، این ادعا بود که «حب آل رسول»، محبت اسمی صرف است، بی آنکه به اعطای حقی بدیشان در حکومت و اداره، یا فقه و تشریح بینجامد.

پس در این باره، به تصنیف و دسته‌بندی احادیث و گردآوری مؤلفات پرداختند تا نشان دهند محب آل محمد هستند، ولی تغافل کردند و به ظاهر از یاد بردند حبی که پیامبر (ص) در مورد خود و خاندانش بر آن تأکید دارد، نه واژه «حب» است، و نه «محبت عاشقانه» ای فارغ و تهی از معانی ولاء عملی و اقتدا و اتباع و تاسی و نقض مخالفت و رفض مخالفان.

اگر کسی خود را محب رسول الله (ص) وانمود کند، ولی به شریعت آن حضرت عمل نکند، با احکامی که آورده است مخالفت نماید، به ولایت و رهبری و سیادت آن بزرگوار تن ندهد، و به نبوت و رسالت او ملتزم نگردد، بی تردید محب پیامبر (ص) نیست.

چگونه ممکن است کسی که از فقه آل محمد (ع) پیروی نکرده، شریعت را از ایشان نیاموخته، به امامتشان خستو نشده، به ولایتشان معترف نگردیده، و هیچ چیز از دنیا و آخرتش را مستند به ایشان نساخته، محب آل محمد (ع) باشد؟!

... برخی سلفیان در زمان ما [هم]، این عبای ژنده، یعنی عبای تحریف حقایق را، بر دوش می افکنند... [ولی] آیا... کسی که نمی گذارد در مجلسی، به یادکرد حسین و اظهار دردمندی به خاطر مصیبت او... بپردازند،... یا کسی که بدگفتن به قاتل او... را ممنوع می سازد، یا کسی که می کوشد قتل وی... را... موجّه جلوه دهد و حتی قاتلش را ستایش و تعظیم نماید و «امیر مؤمنان» بخواند، و بر محبان و ذاکران و سوکوارانش سخت بگیرد، چگونه می تواند مدعی حب حسین شود؟!

آیا می توان همه این کارها را انجام داد و باز مدعی حب حسین (ع) شد و بدان فراخواند؟!

گزارش ابن عساکر دستکاری شده است، مؤلف ارجمند می‌کوشد با یاری گرفتن از منابع دیگر به صورت قدیم و قویم اسناد و گفتارها دست یابد.

نمونه آن پاسخ امام حسین (ع) به نامه معاویه است که علی‌الظاهر در روایت مورد استناد ابن عساکر کوتاه شده، ولی مؤلف دانشور، از راه کنار هم نهادن مجموع آنچه بلاذری (در گذشته به ۲۷۹ق) و ابن عساکر آورده‌اند و نیز با استفاده از روایت الاحتجاج طبرسی، تلاش کرده تا به صورت اصیل‌تر و کامل‌تر نامه نزدیک شود (ص ۱۱۷-۱۲۰).

در همین نامه بیدارگر و تکان‌دهنده است که امام (ع) خطاب به معاویه می‌نویسد:

«وقلت: أنظر لنفسك ودينك والامة واتق شق عصا هذه الامة، وأن ترد الناس إلى الفتنه! [فلا أعرف فتنة أعظم من ولايتك امر هذه الامة]»<sup>۴۵</sup> ولا أعلم نظراً لنفسی و دینی أفضل من جهادک، فإن أفعله فهو قرابة إلى ربی، وإن أترکه فذنب أستغفر الله منه فی کثیر من تقصیری، وأسأل الله توفیقی لأرشد أموری. (ص ۱۱۹)

یعنی: «گفته‌ای که به جان و دین خویش و امت بیندیش و پرهیز از این که در این امت تفرقه بیفکنی و مردمان را به فتنه بازگردانی».

من فتنه‌ای بزرگ‌تر از ولایت تو بر امر این امت نمی‌شناسم و برای خودم و دینم چیزی را برتر از جهاد با تو نمی‌دانم؛ که اگر بدان دست یازم، مایه تقرب به پروردگارم است، و اگر واگذارم، گناهی است که از خدا می‌خواهم در شمار کوتاهی‌های فراوانم آن را بیامرزد؛ و از خداوند طلب می‌کنم مرا موفق بدارد تا در کارهایم به راه راست روم.»

این معارضه در زمانی فراجو شد که معاویه امید می‌برد که ثمره نهایی کوشش‌های فراخ دامنه‌اش را به دست آورد، و اینک چندان از خدنگ‌های پریشانگری که به سویش روانه می‌شد، در اضطراب آمده بود که نتوانست نگرانی‌اش را پوشیده دارد و

۴۳. «بیعت فتنه» مأخوذ از سخن عمر بن خطاب است که گفت: «کانت بیعة أبي بكر فتنه...» (یعنی: بیعت ابوبکر ناندیشیده‌کاری بود...)، تفصیل را، ر. ک: ترجمه و شرح تجرید الاعتقاد، آیه‌الله شعرانی، انتشارات اسلامی، ص ۵۲۷.

۴۴. سنح: در آینه هاشورا، سید محمدصادق موسوی گرمارودی، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۲۷.

۴۵. آن گونه که مؤلف محترم یادآور شده است (ص ۱۱۹، هامش)، عبارت درون قلاب در کتاب بلاذری نیامده ولی در کتاب ابن عساکر و الاحتجاج آمده است.

«بیعت فتنه»<sup>۴۳</sup> و کاری ناسنجیده و نیندیشیده بود؛ و این به بازی گرفتن سرنوشت امت، چیزی جز انحراف روزافزون از مبانی نظری و عملی اسلام در پی نداشت.

شعله‌های انحراف و تباهی، در روزگار حکمرانی عثمان، زیانه‌کش‌تر و دامنه‌دارتر شد، و معاویه، وارث ابوسفیان، و کسی که اینک عریان‌ترین انتفاع را از ثمرات واقعه سقیفه داشت، پس از شهادت امام حسن (ع) گمان می‌کرد راهی را که اختیار کرده، می‌تواند با بیشترین سرعت و تا به نهایت پیماید.

در این راه و با برنامه‌های خاندان ابوسفیان بود که جامعه‌ای غفلت‌زده، خلقی فریب‌خورده، عالم‌نمایی خودفروخته، راویانی دروغگو، قاضیانی دنیاپرست، درباریانی فاسق و فاجر و کافر، شهرنشینانی طالب نان و سفره‌های رنگین و لقمه‌های شیرین، همراه با جهالت، فقر، نافرهیختگی، و دل‌هایی مالامال از دنیادوستی و آزمندی در سینه خوکردگان به لقمه‌های حرام و بهره‌وری‌های جائزانه، دست در دست هم، جهنمی از بدعت و انحراف و ستم و رذیلت ساختند.<sup>۴۴</sup>

استاد جلالی به درست نوشته‌اند که در «روزگار امامت حسین (ع)»... اقدامات بیدادگرانه معاویه به اوج قابل‌تصور خود رسید. ... اینک برای همه امت، از صالح و طالح، آشکار شده بود که معاویه به تعهداتی که در صلحنامه بر گردن گرفته و پیمان‌هایی که [در زمان امام حسن (ع)]، و [در برابر امت بدان ملتزم شده، پایبند نیست؛ همگان دریافته بودند که او تنها در پی پادشاهی و حکمرانی است، نه خلافت خداوند و پیامبرش. بدین ترتیب در برابر امام حسین (ع) آفاق جدیدی گشوده شد و موقعیت‌های متفاوتی فراهم گردید» (ص ۱۰۳ و ۱۰۴)؛ در حالی که این موقعیت‌ها در روزگار امام حسن (ع) فراهم نبود و آن حضرت را از صلح با معاویه ناگزیر ساخت تا اسلام و مسلمانان بیشتر و سریعتر از آنچه هست، در معرض نابودی قرار نگیرند و نیروهای آگاه و مخلص آماده‌تر شوند و تجدید قوا کنند؛ همچنین جامعه اسلامی بیش از پیش امویان را بشناسد و برای پذیرش دعوت و طریقت اهل بیت (ع) لختی مهیاتر گردد.

باری، امام حسین (ع) در حال و هوا فضای جدید، به معارضه‌ای علنی و گسترده با معاویه دست می‌یازد که مجال آن بیشتر، برای او و برای برادر بزرگوارش، فراهم نبود.

استاد جلالی می‌گوید: «به درست می‌گوید که «دزدان فرهنگ و خائنان به تاریخ» کوشیده‌اند با دستکاری و تلخیص و تحریف اسناد، آفتاب حقیقت را محجوب دارند و چهره واقعیت را پپوشانند (ص ۱۱۷). از این رو، هر جا به نظر می‌رسد

در تمام هم‌حالیّت زخورشید می‌رود

جملات و عباراتی حاکی از اضطراب و نگرانی او در گوشه و کنار تاریخ‌نامه‌ها بر جای مانده. (ص ۱۱۲-۱۲۰)

معاویه که در اواخر عمر خود به سر می‌برد، کوشید از نو به اندیشه و طرح نقشه پردازد، ولی کبر سن یاری نکرد و اجل مهلتش نداد. با این همه در خلال وصایا به فرزندش، صفحه‌ای درباره حسین (ع)، برای آینده گشود. (ص ۱۲۰)

### تلاوت سرخ

یکی از پرسش‌های قرین با مطالعه و مذاقه در اشراق خونبار عاشورا،<sup>۴۶</sup> این است که چرا امام حسین (ع) که نبض زمانه در کف او می‌تپد و از سست پیمانی‌های کوفیان بی‌خبر نیست و ددمنشی بنی امیه را می‌شناسد، دعوت اهل کوفه را می‌پذیرد و راهی عراق می‌شود؟

مورخان و دین‌شناسان بدین پرسش و پاسخ آن پرداخته و از چند منظر مختلف و با چند تحلیل گوناگون<sup>۴۷</sup> به تبیین این موضوع دست یازیده‌اند. بطبع، کتاب الحسین (ع) سماته و سیرته نیز از تأملی در این زمینه خالی نیست.

«... امام حسین (ع) برای گزارد وظیفه دعوة الی الله روانه می‌شد... و... با اقدام خود، وظیفه‌ای الهی را می‌گزارد که خداوند بر عهده پیامبران و نیز امامان، چه پیش از حسین و چه پس از او، نهاده است.

وقتی امام به تحقق شروط این وظیفه یقین نماید و از خلال عهدها و میثاق‌ها و مجموعه‌نامه‌ها و نوشته‌هایی که به دستش رسیده است، امکانات خروج برای او فراهم شود، بی‌گمان... به خاطر موانعی که پیش رو دارد و می‌شناسد از حرکت نمی‌ایستد؛ تا چه رسد به موانع احتمالی و مبتنی بر فرض و تخمین - مانند مورد خیانت و واقع شدن یا هلاک گردیدن - که «ناصحان» بر امام عرضه می‌داشتند؛ و باز تا چه رسد به وقتی که منظور و مقصود، همانا شهادت و کشته شدن در راه خدا باشد که از برترین پیامدهای محتمل و مورد انتظار و مطلوب برای کسی است که بدین راه گام می‌نهد.

تازه، این شهادت، مسلم است؛ بدان فرمان داده‌اند و دستیابی بدان به توفیقی عظیم نیاز دارد؛ در این حالت، شهادت، از اهداف بنیادینی است که امام پیش روی خود می‌نهد، نه آنکه مانعی برای حرکت به شمار آورد!

... اهل عراق و سیرتشان، و این که اهل نفاق و جدایی‌اند و به نیرنگ و خیانت خوگر، چیزی نیست که مانع برنامه امام در اقدام به وظیفه‌اش گردد؛ تنها زیان متصور در این باب، متوجه زندگانی و آسایش امام است، و این در قبال امر رهبری اسلامی

و ادای وظیفه امامت، اهمیتی ندارد تا به خاطر آن از وظیفه دست باز کشیده‌آید. از این رو، امام علی (ع) به رغم ناخشنودی از اهل کوفه تا سرحد رنجیدگی و دلزدگی، ایشان را رها نکرد، و شرعاً روا نبود که پایگاه رهبری و وظیفه امامت را به خاطر خوی‌های آزاردهنده کوفیان رها کند.

وظیفه‌ای هم که در پی دعوت اهل عراق و اهل کوفه از امام حسین (ع) برای خروج به سوی ایشان، و به دست گرفتن رهبری، و راه نمودن ایشان به اسلام، بر گردن آن حضرت قرار گرفته بود، جز با خروج ادا نمی‌گردید و به مجرد احتمال عصیانی که در ظاهر امر هم صورت نبسته، از گردن امام (ع) برداشته نمی‌شد.

حال چگونه امام از آن دست بردارد؟ در جایی که با دعوت ایشان حجت بر او تمام شده و پس از آن پیمان شکنی و خیانتی از جانب ایشان به نظر نرسیده، امام چه عذری دارد؟

به ناگزیر امام باید راه ادای وظیفه را بسپارد، تا اگر خیانت و پیمان شکنی کردند - چنان که در کربلا رخ داد - بر ایشان حجت باشد؛ هر چند که وجود شریفش در این راه هزینه گردد. هرگاه از امام (ع) درباره نیت حرکتش می‌پرسیدند، آشکارا و بی‌پرده به «نوشته‌ها و نامه‌های جماعت» اشارت می‌فرمود، تا کسانی را که به خروجش اعتراض می‌کردند، از این آهنگ استوار و شکن ناپذیر، و این وظیفه الهی که بر دوش او قرار گرفته بود، مطلع سازد.

امام (ع) هم بدین سان اعتراض ابن عمر را خاموش گردانید؛ چه، مکرراً به وی فرمود:

[۲۴۶] «این نامه‌ها و بیعت ایشان است.»

هر مسلمانی می‌داند خداوند از امام پیمان ستانده تا آنگاه که

۴۶. از برخی نگارش‌های تراثی پیداست مقارنت این پرسش با این مذاقه را، عالمان ما، از دیرباز مورد توجه قرار داده و وظیفه عالمانه خویش را در تبیین موضوع دانسته و موافق رأی و اجتهاد خویش بدین تبیین و توضیح دست یازیده‌اند. نمونه را، ر. ک: مناقب الطاهرین عمادالدین طبری (تحقیق حسین درگاهی، تهران، رایزن، ۱۳۷۹ش، ص ۶۰۴)، تنزیه الانبیاء (ع) از سید مرتضی، مجمع البیان طبرسی، تلخیص الشافی شیخ طوسی، متشابه القرآن و مختلفه ابن شهر آشوب، ملهوف ابن طاووس، رسائل اعتقادی علامه مجلسی، و ...

۴۷. متأسفانه بسیاری از محققان به ضرورت تصنیف (/ صنف بندی) و گونه‌شناسی نگره‌ها و تحلیل‌های موجود در باب رخداد کربلا، عنایت کافی و اهتمام نکرده‌اند.

یکی از معدود تلاش‌های صورت گرفته در این باب، در این مآخذ مکتوب گردیده:

نظریه‌های ماشورا، مهدی علیزاده سورکی، قم: پارسایان، ۱۳۷۸ق.

با حضور حاضر و وجود ناصر<sup>۴۸</sup> - حجت بر او تمام گردد، با نبود عذر آشکار به امر رهبری قیام کند، و احتمال تنها ماندن و بی پناهی مانع او نشود، و ترس از کشته شدن او را به رها کردن و وظیفه یا کوتاهی در آن و ندارد.

پس باید در مسیر آنچه خداوند در ظاهر بر او لازم ساخته، از قیام به امر و طلب صلاح و اصلاح در امت، گام بردارد، تا اتمام حجت کرده باشد و عذری برای عذرجویان نماند. پیامبران پیشین، این گونه عمل می کردند.

و اینک، حسین (ع) که پیشوای روزگار خود و سرور مسلمانان در زمانه خویش است، می بیند که نقشه اموی «بازگشت مردم به جاهلیت»، در حال اجراست، و اسلام را با همه آیین ها و اجزایش، تهدید به ویرانی و نابودی می کند؛ پیش روی خود نیز این انبوه نامه ها، دعوت ها، بیعت و اظهار آمادگی مردمان را می بیند؛ حال، چه عذری در وانهادن ایشان و اجابت نکردن دعوتشان دارد؟!

آیا پاسداری از جان خویشتن، علاقه به عدم خونریزی، و بیم از کشته شدن، چیزهایی است که مانع ادای وظیفه گردد، و مسیر مسؤلیت بزرگ را - که پاسداشت اسلام و حرمت های آن و اتمام حجت بر امت، پس از دعوت های پیاپی و مددخواهی های دمامد است - مسدود کند؟

پس از طی این مراحل ستیز که کم ترین نتیجه قابل محاسبه اش کشته شدن است؛ در جایی که یزید تصمیم دارد غافلگیرانه امام (ع) را که تنها سد بهره یابی خویش از تلاش های پدرش در راه «پادشاهی گزاینده»<sup>۴۹</sup> اموی می بیند... ، به قتل برساند؛ آنگاه که حکومت اموی آرزومند است حسین (ع) هر چند یک دم، به درنگ ایستد تا او را هدف قرار دهد و بکشد و چه بهتر اگر قتل حسین در قالب یک ترور باشد تا خونش تباہ شود و از کشته شدنش کسی بهره نبرد! آیا - در این میانه - پاسداری از جان خویشتن خردپسند است؟!

امام حسین (ع) آشکارا گفته بود که ایشان می خواهند او را بدین ترتیب بکشند، و هر جا او را بیابند، بر نیت خویش پای فشارند. یزید از مزدورانش خواسته که هر جا حسین را بیابند، حتی اگر دست در پرده های کعبه زده باشد، به قتل او بکشند. اکنون چرا امام (ع) در انتخاب بهترین زمان، بهترین مکان، و بهترین نحوه کشته شدن، بر آنان پیشدستی نکند؟!

زمان، «روز عاشورا» است که در عالم غیب تعیین شده، در کتاب های پیامبران پیشین، و پیاپی آن کتاب ها: در پاره ای اخبار غیبی... ، به ثبت رسیده است.

مکان، یعنی «کربلا» نیز، سرزمینی است که نام آن را روزگار

پیامبران بر زبان ها رفته.

نحوه ای هم که برای کشته شدن برگزید، جانبازی و به پیشباز مرگ رفتن در کارزاری است که آوازش همواره در گوش تاریخ طنین افکن می ماند و خواب ستم پیشگان و بر سازندگان تاریخنامه ها را ناخوش می کند.

امام و چنان اقدامی که او کرد، یاد او و شهادتش را بر صفحات تاریخ پدیدار و استوار ساخت، تا خیانت های منحرفان، حاشاگری منکران، و دروغپردازی مزوران، در آن راه نیابد و جاودانه در شمار جاودانان بماند. «(ص ۱۴۰-۱۴۳)

در نگرش استاد جلالی، گرانگاه نظر و تحلیل، «وظیفه الهی واجب بر امام» و «اتمام حجت آشکار» است<sup>۵۰</sup> (ص ۱۵۴)؛ و مؤلف، بنا بر تحلیل و نظر خاص مختار خویش به انتقاد، از بعضی انظار دیگر نیز می پردازد (ص ۱۵۵ و ۱۵۶)؛ با این همه چون حجم و ساختار و مختصات الحسین (ع) دسماته و سبیره بر تابنده تفصیل پاره ای تدقیقات حدیثی و کلامی نیست، بسط برخی معانی را، در عهده رساله ممتنع و ممتنع عم الاثمه (ع)<sup>۵۱</sup> می نهد.

#### پاسداران گرمی خورشید

عاشورا یک جنبش و خیزش است در طلب اصلاح؛ انفجاری است سرخ؛ و به ناگزیر چون هر انفجار دیگر هر چند ملتهدب و زبانه کش است، تنها در سایه حرکتی آرام و آگاهانه می توان گرمای آن را حفظ کرد. این حرکت آرام و آگاهانه، «جهاد تشیخی»<sup>۵۲</sup> امام سجاد (ع) بود.

امام حسین (ع) شعله را بر فروخت و برای این برافروختن جان خود و شماری از عزیزترین عزیزان را به میدان آورد. شب زدگان فصل سکوت نیز که خفاش و ش با فروغ بیگانه اند،

۴۸. پوشیده نیست که سخن مؤلف محترم، هم در اینجا و هم لختی جلوتر (ص ۱۵۶)، نگرنده به بهره ای از خطبه شکوهمند و بیدارگر شفشقیه است:

«... أما والذي فلق الحبة، برآ النسمة، لولا حضور الحاضر، و قیام الحجة بوجود الناصر، وما أخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم، لالتقيت حبلها على غاربها ولسقت آخرها بكأس أولها، ولألفيتم دنياكم هذه أهد عندى من عنطة عزاء» (نهج البلاغه، چاپ اول صحیح صالح، خطبه ۳).

۴۹. «پادشاهی گزاینده» را در ترجمه «الملک العضوض» آوردیم که تعبیری روایی است. ر. ک: هروب الحدیث فی بحار الأنوار، حسین الحسینی البیرجندی، چاپ اول، ج ۳، ص ۶۴.

۵۰. در صفحات ۱۶۶-۱۷۴ هم مجال واسعی به بحث از «اتمام حجت» اختصاص داده شده است.

۵۱. این رساله در شماره ۳۷ از مجله تراثنا منتشر گردیده.

او و کاروانیانش را به شهادت رسانیدند.

آنک علی بن الحسین (ع) بود که این مشعلۀ جاوید و حیات آفرین را با آرامی و آگاهی از خاک کربلا برگرفت، و با حرکتی که می توان آن را «جهاد تثبیتی» خواند، گرمای مشعلۀ عاشورا را در جان و تن فسردهٔ جامعهٔ آن روز مسلمانان دمید.

تفصیل این «حرکت تثبیتی» را - که بدون آن هر انقلاب و قیام بی ثمر و ابتر می ماند و هر جانفشانی مصداق خودکشی و هلاکت بی فرجام می گردد، استاد جلالی در کتابی دیگر، به نام جهاد الایام السجاده (ع) ۵۲ به خوبی نگاشته اند.

البته در جهاد الامام السجاده (ع) به تعبیر «حرکت تثبیتی» تصریحی نرفته است و از بن کامهٔ مؤلف آن بوده که نشان دهد - برخلاف پندار بعضی - حضرت سید الساجدین (ع) جهاد را ترک نکرده و فرو نگذاشته بوده اند. با این همه این فائدت نیز در کتاب مزبور، مجالی واسع یافته و مؤلف - ولو بدون تصریح - نشان داده است که چگونه امام سجاده (ع) گام به گام طریق نهادینه ساختن خیزش کربلا را طی فرموده و در این راه حتی گاه به مواجههٔ تند و علنی و پیکار گونه دست یازیده اند که یادکرد رخدادهای کربلا و خاصه روز عاشورا از این منظر، روست جهاد الامام السجاده (ع) را ادامه الحسین (ع) و سماته و سیرته بشماریم و در عین آگاهی از تفاوت های روشی و ساختاری این دو اثر، جهاد را متمم سرگذشتنامهٔ امام حسین (ع) قلم دهیم.

ای کوتاه آستینان! تا کی دراز دستی؟! ۵۲!

غریب است که گزارش «روز عاشورا» و اوج هنگامهٔ خونبار کربلا در تاریخ دمشق ابن عساکر نیامده (ص ۱۶۴)، و رخدادهای تکان دهندهٔ آن روز و حتی لختی پیش از آن، در قالب چند جملهٔ کوتاه و سر بسته گزارش گردیده است (ص ۱۶۲).

استاد جلالی دربارهٔ این چگونگی غرابت آمیز می نویسد:

«ما پایگاه این مورخ بلند آوازه، یعنی ابن عساکر، را برتر از آن می دانیم که یادکرد رخدادهای کربلا و خاصه روز عاشورا را از تاریخ کبیرش فرو انداخته باشد؛ چون بر وی پوشیده نیست که تاریخ حسین (ع) در عاشورا متمرکز گردیده است، و می داند که چنین عملی بی تردید او را آماج انتقاد مورخان و دانشوران و بزرگان می سازد.

لیک دستی خطاپیشه به سوی این کتاب عظیم دراز شده تا آن را از یادکرد رخدادهای «روز عاشورا» تهی سازد؛ زیرا یادکرد این رخدادهای، همانا از گسترهٔ رنج و ستم و درازدستی ای پرده برمی دارد که بر اهل بیت روا داشته شده، و انکار و نفی آن امکان ندارد ...

این دست خطاپیشهٔ خیانتگر به دانش و تراث، می خواهد که ساحت پیشینیانش، یعنی بنی امیه، را از گناہانی که آن روز مرتکب گردیده اند، پاک سازد؛ گناہان سیاه و زشتی که مرور ایام ننگشان را فرو نمی شوید و با حذف این احادیث از این نسخه یا آن نسخه، ناپدید نمی شوند.

اگر دست خیانت به سوی تاریخ ابن عساکر دراز گردیده و احادیث روز عاشورا را از آن فرو کاسته است، در مقابل، مورخان اسلام و مؤلف مسلمانان، کتاب های تاریخ را از یادکرد آن رخدادهای انباشته اند، یاد آن در بسیاری از کتاب های تاریخی آمده است، و نوشتارهایی ویژهٔ این رخدادهای تألیف گردیده که به نام کتب «مقاتل» خوانده می شوند.

و ای بسا نسخه ای از اصل تاریخ ابن عساکر، اینجا یا آنجا یافت شود، و مطلعی آن را بشناسد یا منصفی از آن مطلع گردد، و عرضه اش بدارد تا خائنانی که - با سانسور و کتمان آنچه به واقعیت پیوسته است - بر مسلمانان ظلم کرده، و بر اسلام و بر آل محمد و بر تاریخ و بر تراث ستم رانده اند، حیران و سرگشته شوند.

... لیک حقایق، هر چند برخی پندارند که از مردم پوشیده می ماند، به ناگزیر، هر اندازه هم به طول بینجامد، روزی دانسته خواهد شد. «(ص ۱۶۴ و ۱۶۵).

از حیث روش شناختی بسیار قابل تقدیر است که مؤلف از جملند الحسین (ع) سماته و سیرته به هنجار متبع نگارش خویش وفادار مانده و - هر چند اخبار و آثار فراوان دربارهٔ روز عاشورا رسیده، ۵۴ و باز هر چند خود مؤلف به تحقیق و طبع یکی

۵۲. این اثر در مسابقهٔ نگرشی - نگارشی که به سال ۱۴۱۴ ق در لبنان دربارهٔ امام سجاده (ع) برگزار شد، در میان ۲۲۴ کتاب به رتبهٔ نخست دست یافته است.

طبع دوم آن به سال ۱۴۱۸ ق از سوی دارالحدیث چاپش گردیده و لختی پس از انتشار، معرفی اجمالی کتاب به قلم قرآن پژوه و حدیث پژوه گرامی، حجة الاسلام والمسلمین استاد شیخ محمدعلی مهدوی راد (وقفه الله لما یحب و یرضی) در مجلهٔ «آینه پژوهش» منتشر شد.

۵۳. مصرعی است از خواجه شیراز.

۵۴. چنان که تک نگاری هایی نیز دربارهٔ این روز پدید آمده است.

یکی از تک نگاری های حقیقتاً سودمند دربارهٔ روز عاشورا، «یوم العطف» نوشته استاد دانشور، حجة الاسلام والمسلمین شیخ هادی نجفی است؛ با این مشخصات کتابشناختی: «یوم العطف» (مقتل الامام ابی عبدالله الحسین الشهدی)، هادی النجفی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق. در شمار آثار طبع ناشدهٔ مرحوم آية الله العظمی سید محمدعلی موحد ابطیحی (ره) نیز کتابی به نام اخبار الشهداء مع الحسین (ع) بکربلاء هست (ر. ک: یادنامهٔ چهلمین روز وفات آن فقیه - به زبان عربی - ص ۵۰) که احتمالاً موضوعی مشابه دارد.

که استمرار شعائری که گواهی به توحید و رسالت در آنها هست، گواه پیروزی امام حسین (ع) و یاران اوست؛ و همین است دستاورد سترگ عاشورا: حیات مجدد توحید و استمرار رسالت و تجلی فروغ گستر ولایت.<sup>۵۹</sup>

آن تابعی باریک بین، خالد بن عفران، در فاصله ای کوتاه پس از عاشورا و خطاب به روح مطهر سیدالشهدا (ع) راست گفت<sup>۶۰</sup> که:

۵۵. این اثر، تسمیه من قتل مع الحسین (ع) من ولده واخوته و شیمته روایت فضیل بن زبیر رسآن کوفی است که در شماره دوم تراثا (۱۴۰۶ق) طبع گردیده. ترجمه ای از این متن به قلم آقای عبدالرحیم عقیقی بخشایشی در ضمن سه مقتل گویا در حماسه عاشورا (قم: دفتر نشر نوید اسلام، چاپ اول، ۱۳۷۹ش) آمده است.

۵۶. ر. ک: الاكتفاء بماروی فی اصحاب الکساء (ع)، ص ۵۲ و ۵۳.

۵۷. استاد جعفر مرتضی عاملی در مقالته با عنوان «اعرف الکتب المحرفة» (دراسات وبحوث فی التاریخ والاسلام، مرکز جواد، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م، ج ۱، ص ۱۱-۳۲) شماری از کتاب های تحریف شده را شناسانیده و مورد بحث قرار داده است که عبارتند از:

تاریخ یعقوبی (چاپ دار صادر)، نهج البلاغه (چاپ عبده و صبحی صالح)، شرح عقائد النسفی (چاپ سال ۱۳۱۳ق)، اقتضاء الصراط المستقیم احمد بن محمد بن صدیق غماری حسنی (چاپ دوم، مطبعة انصار السنة)، احوال القیود حافظ ابن رجب (چاپ مکه مکرمه)، البحر المحیط ابو حیان (چاپ مطبعة السعادة)، جامع بیان العلم (چاپ سعودی، سال ۱۳۸۸ق)، الصواعق المحرقة (چاپ ۱۳۸۵ق)، دیوان العنتبی (چاپ چهار جزئی بر قوقی و...)، صحیح الترمذی، اخبار الحمقی والمغفلین ابن جوزی (چاپ سال ۱۳۸۶ / که طابع به حذف و اسقاط در آن تنبیه و تصریح کرده و از این لحاظ در عداد کتاب های پیشین نیست)، حیاة محمد ص [از هیکل (چاپ دوم به بعد که خود مؤلف - گویا به طمع حطام دنیا - در آن حذف و اسقاط روا داشته)، طبقات المعترلة (چاپ دکتر علی سامی النشار، و عصام الدین محمد علی)، الاپانه ای اشعری، مجمع البیان طبرسی (چاپ دار احیاء التراث العربی)، مختصر تاریخ الدول ملطی (چاپ مطبعة الآباء الیسوعیین، بیروت)، الأغانی، مقاتل الطالبین (طبع های مختلف)، مستند احمد، الطبقات ابن سعد، صحیح مسلم، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، صحیح البخاری، تظہیر الجنان، المعارف ابن قتیبہ (چاپ سال ۱۳۵۳ق)، تاریخ الطبری، الکشکول شیخ بهائی (چاپ مصر).

۵۸. ر. ک: جهاد الامام السجاد (ع)، چاپ دوم، ص ۲۴۰؛ به نقل از: امالی شیخ طوسی، مجلس ۳۷.

۵۹. چه، به قول استاد علامه محمدرضا حکیمی، «عاشورا، بازخوان تورات و انجیل و زبور است، در معبد اقدام...» و «عاشورا، ترتیل آیات قرآن است، در الواح ابدیت...» (عاشورا مظلومیتی مضاعف، قم: دلیل ما، ۱۳۸۱ش، ص ۲۷).

۶۰. می نویسم:

در متن مطبوع مناقب ابن شهر آشوب گوینده این شعر را «خالد بن معدان» ضبط کرده اند (ر. ک: چاپ سنگی طهران، ج ۲، ص ۲۲۸، و چاپ دارالاضواء، ج ۴، ص ۱۲۷).

از قدیم ترین و اصلی ترین گزارشنامه های این واقعه دست یازیده<sup>۵۵</sup> - از قید و محدوده کار خود بیرون نرفته، و چون مقید بوده است گزارش های ابن عساکر را مبنای تک نگاری خود قرار دهد، به خاطر نقص تاریخ ابن عساکر، مقاتل و روایات دیگر را در تک نگاری خویش مجال طرح نداده است. (ص ۱۶۶)

می افزایم که:

ظاهر آ گزارش رخداد عاشورا، تنها بخشی نیست که داستان جنایتکار سارقان آگاهی، از تاریخ دمشق ابن عساکر به سرقت برده است؛ چه، در همه دستنوشته هایی که مؤلف محترم الاكتفاء بماروی فی اصحاب الکساء (ع)، از تاریخ دمشق در دمشق و قاهره و لندن دیده است، نقص آشکاری در گزارش های مربوط به درگذشت پیامبر (ص) و حوادث تاریخی مقارن آن، وجود داشته که پذیرفتنی نیست ناشی از اهمال و غفلت ابن عساکر باشد.<sup>۵۶</sup>

تحریف متون و سرقت تراث و معارف پدیده چندان ناآشنایی نیست.

نمونه دیگر آن که نویسنده محترم کتاب الحسین (ع) همامه و سیرته، خود، به آن توجه داده اند، بخش سرگذشت امام حسین (ع) در طبقات ابن سعد است که نه در چاپ اروپا و نه در چاپ بیروت وجود ندارد! در حالی که در نسخه اصلی که مورد تکیه طابع چاپ اروپا بوده است، هست و چند سال پیش به تحقیق و اهتمام شادروان استاد علامه سید عبدالعزیز طباطبائی در مجله تراثا (ش ۱۰) و نیز مستقلاً طبع و نشر گردیده (نیز ر. ک: ص ۱۶۶؛ هامش).

نمونه های فراوان دیگر نیز هست که محققانی چون علامه جعفر مرتضی عاملی<sup>۵۷</sup> در برخی مقالات و آثارشان خاطر نشان کرده اند و پرداختن به آنها مایه تطویل مقال خواهد بود.

### غبارزدایی از سیمای آفتاب کربلا

استوارترین و ژرف ترین و کوتاه ترین و رساترین تحلیل از دستاورد عاشورا، در گفت و گوی سرور عبادت پیشگان، امام علی بن الحسین (ع) با ابراهیم بن طلحة بن عبدالله خودنمایی می کند:

ابراهیم بن طلحة بن عبدالله، آنگاه که امام حسین (ع) به شهادت رسیده بود و امام علی بن الحسین (ع) بازگشته، پیشاپیش امام آمد و به آن حضرت گفت: ای علی بن الحسین! چه کسی پیروز شد؟ امام (ع) فرمود: هرگاه بخواهی بدانی چه کسی پیروز شد و هنگام نماز در رسیده باشد، اذان بگو و آنگاه اقامه<sup>۵۸</sup>

آن حضرت با این سخن شگرف و اشارت باریک بیان فرمود

«قتلوك عطشاناً ولم يترقبوا  
فی قتلک التنزیل والتأویلا  
ویکبرون بأن قتلت وإنما  
قتلوا بک التکبیر والتهليلة»  
(ص ۱۹۳)

یعنی:

«تو را تشنه به قتل رساندند و در کشتن تو نه تنزیل و نه تأویل  
را پاس نداشتند.

چون تو را کشته اند بانگ تکبیر سر می دهند، در حالی که با  
کشتن تو «تکبیر» و «تهلیل» را کشته اند.»

با این همه، این گذر تاریخ و گذشت زمان بود که به همگان  
نشان داد، اگر چه تجسم دیانت را در کربلا به شهادت رسانیدند،  
همان شهادت، خونی تازه به رگ تنزیل و تأویل و تکبیر و تهلیل  
باز آورد و رسالتی را که امویان می کوشیدند با میراندن تعالیمش  
بمیرانند و دیانتی را که ابوسفیانیان می خواستند از درون پوچ و  
تهی سازند، حیات تازه بخشید.

امروز نیز تنها با شناخت بهتر و پیراسته تر از حقیقت عاشورا  
و غبارزدایی از سیمای کربلا، می توان زنگار از چهره دیانت  
خود زدود و باورها را در فرد و جامعه دینی جلا داد و کردارها را  
مؤثر و نافذ ساخت.

شناخت صحیح و روشن عاشورای راستین و سیمای تابناک  
سالار شهیدان، بر هر فرد و بر هر جامعه که می خواهد دیندار  
بزید و حق حقیقت را ادا کند، فرض است؛ و از این رهگذر، و  
برای «تجدیدنظر در شناخت عاشورا» و آگاهی از پیوند آن با  
اهداف پیامبران (ع) و آرمان های قرآن<sup>۶۱</sup> و مشاهده چهره آن  
«حسین شهید» (ص) که «او از پیامبر است و پیامبر از اوست»،<sup>۶۲</sup>  
باید کتاب هایی چون الحسین (ع) سماته و سیرته را خواند و  
فهمید.<sup>۶۳</sup>

سترگ ترین کامه این کتاب، شناختن سرور آزادگان و سالار  
شهیدان است و به دست دادن گزارشی که مؤلف پس از آن بتواند  
گفت:

«این، امام ابو عبدالله الحسین (ع) است:  
سیمای او،

و سیره اش پیش از کربلا،

و در سرزمین کربلا در روز عاشورا» (ص ۱۹۹).

و آنان که حسین را بشناسند و در پرتو «مصباح الهدی» با  
«سفینه النجاة» همراه شوند، نیک در خواهند یافت:

«پس از کربلا هم، در این زمان کوتاه یا بلند، در درازنای  
چهارده سده، همچنان یاد امام حسین (ع) باقی است، فریادهای  
او در گوش زمانه طنین افکن است، و نه نداهايش، نه غصه هایش  
و نه قالب حرکتش، هیچ یک پایان نپذیرفته اند.

تاریخ وجود او را بازمی آفریند، بازمی گرداند، نفس های او  
را تکرار می کند، و ثابت می کند که: هر روز عاشورا است و هر  
سرزمین کربلا» (ص ۱۹۹).

والسلام على الحسين وعلى الحسينيين ورحمة الله وبركاته



دروضة الواهظین به نام شاعر آن تصریح نشده و تنها گفته شده: «قال  
الشاعر» (تحقیق: غلامحسین المجدیدی و مجتبی الفرجی، ج ۱،  
ص ۴۴۱).

اربعی در کشف الغممة بیت «ویکبرون بأن قتلت...» را به عنوان یک بیت  
از چکامه ای که «دیک الجن» برای سیدالشهدا (ع) سروده است، آورده  
و ستوده (ر. ک: چاپ بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ق، ج ۲، ص ۶۹).

اگر شعر از خالد بن معدان باشد، قاعدتاً از خالد بن معدان طائی است  
که از تابعین شمرده شده (ر. ک: الطلیعة من شعراء الشيعة،  
السمای، تحقیق الجبوری، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۰۵). نیز چنان که  
آقای کامل سلمان جبوری نوشته اند (ر. ک: همان، هاشم) این شعر در  
دیوان دیک الجن که ملوحی و درویش گرد آورده اند، نیامده است.

به هر روی این را نیز می دانیم که، عبدالسلام بن رغبان مشهور به «دیک  
الجن» (۱۶۱-۲۳۵ یا ۲۳۶ ق)، شاعری متشیخ بوده و او را مرثی  
حسینی هست (ر. ک: الکنی والالقباب، ج ۲، ص ۲۳۷؛ و الطلیعة، ج ۱،  
ص ۵۰۳-۵۰۷).

۶۱. ر. ک: هاشورامظلومیتی مضاهف، ص ۳۶.

۶۲. آری، آن حسین-که سلام خدا بر او باد- و آن عاشورا که اسلام را زنده  
کرد و آزادی را پاس داشت.

حقیقت این شهید و این عاشورا، مع الاسف، در بیان «شماری منبری و  
مداح حرفه ای» تحریف گردیده (ر. ک: هاشورامظلومیتی مضاهف،  
ص ۷۶) و عاشورایی که برای عدالت برپا شد، آگاهانه و ناآگاهانه، در  
راه تکاثر و اتراف و اسراف و اجحاف و اتلاف مال مردم مصرف  
می شود (ر. ک: همان، ص ۲۱) و با دوری از تعالیم اهل بیت (ع) به یک  
«نام» و «صورت» بدل می گردد! و در ساحت عمل و نظر با عاشورای  
راستین می ستیزد!

درباره وضع برخی منابر و منبریان، تاکنون بسیار گفته شده؛ ولی درباره  
بحران روزافزون آن «مداحی حرفه ای» کذاتی، ر. ک: فصلنامه فرهنگ  
اصفهان، ش ۲۳، بهار ۱۳۸۱ ش، ص ۹۷-۹۹، مقاله آقای رضا جدیدی،  
تحت عنوان نوحه خوانی در ایران.

۶۳. نگارنده به خود می بالد که این کتاب را برای هموطنان فارسی زبانان به  
پارسی در آورده و به زودی منتشر خواهد کرد. همچنین ترجمه جهاد  
الامام السجاده (ع) را آغاز کرده که بر اتمام آن از خدای قادر منان توفیق  
می خواهد.